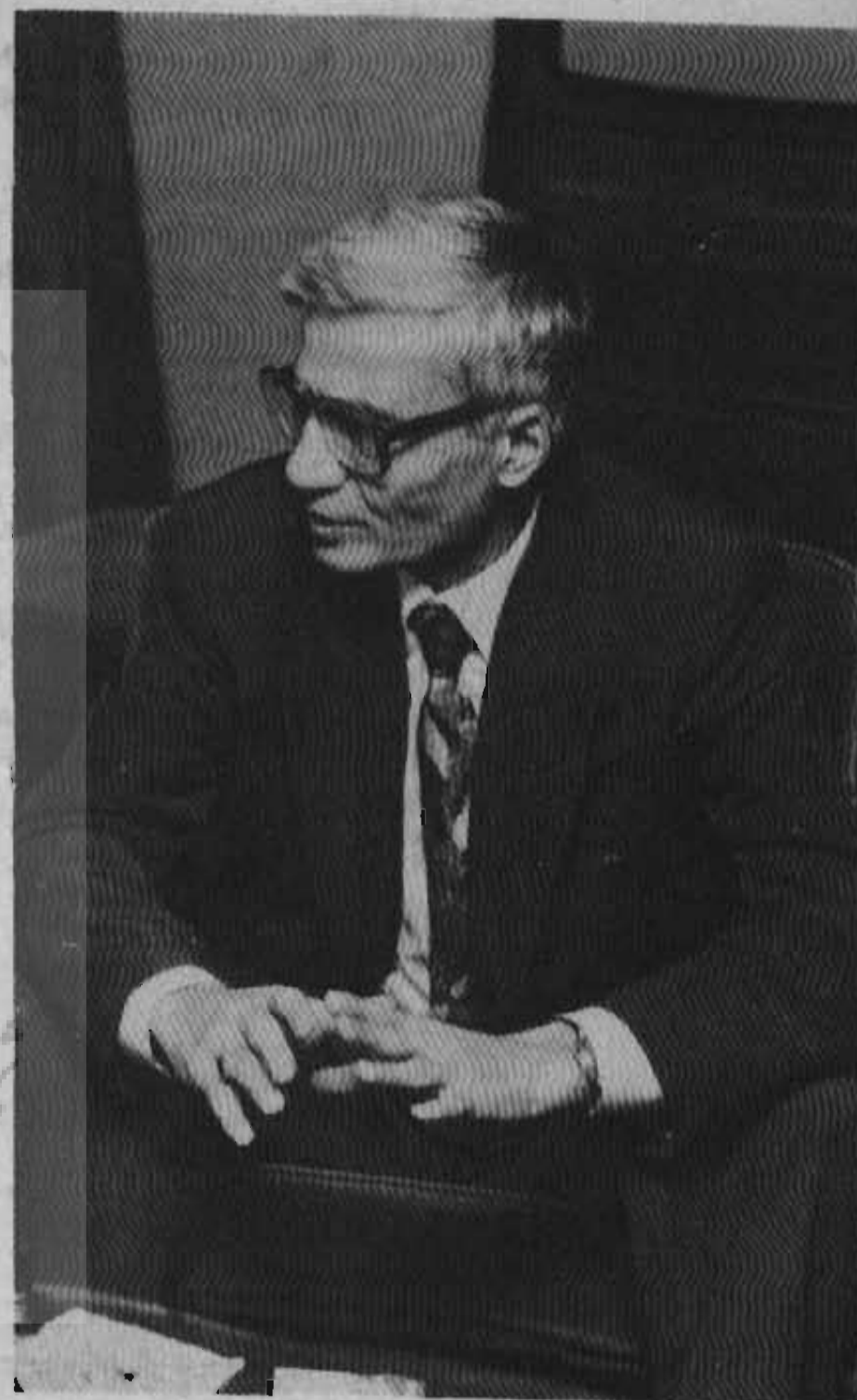


# ادبیات

گفتگو با  
«ستار تورسون»

فرشید حسامی

# خواب زده تاجیک



باشند. همچنان که گمان نمی کردم اگر قصه ای نوشته شود، می توان آن را به دفتر مجله فرستاد تا چاپ و منتشر شود. در شمار روزنامه های خوب آن زمان، روزنامه حزب یا «تاجیکستان سوسایتی» (روزنامه ای که اینک به نام «جمهوریت» آوازه یافته است) بود که من آن قصه را نزد آنان بردم و گفتم چیزی نوشته ام، ببینید چطور است. هر چند که تاکنون این قصه را در هیچ یک از مجموعه های خود نیاورده ام، اما پس از آنکه آن را چاپ کردند و پولی برای نگارش آن به من دادند، با خود گفتم: «عجب! چه کار خوبی بود!» و این چنین بود که دومین قصه ام را نوشتم! این قصه دوم را که آغاز نویسندگی و آفرینشهای خود را نیز از آن می دانم، به مجله «صدای شرق» سپردم و تازمانی که دانشگاه را به پایان بردم، چند قصه دیگر نیز در این مجله به چاپ رساندم. زمانی که هنوز دوران دانشجویی و تحصیل در سال آخر دانشگاه را می گذراندم، از سوی همین مجله دعوت به کار شدم و سمت مدیریت شعبه به من سپرده شد. در این مجله نزدیک به بیست سال کار کرده ام؛ کارهایی که از مدیر شعبه تا سردبیری را شامل می شود. بعدها بنابر دلایلی به کار در کمیته مرکزی حزب کمونیست دعوت شدم و مدت یک سال مدیریت بخش ایدئولوژی را در دست داشتم. آنجا هم به کارهای ایجاد [آفرینش هنری] می پرداختم. پس از آن رخدادهایی ناخوش روی داد، خونریزیهایی شد که آگاهید - و حکومتی نو بر سر کار آمد. سرور دولت [رئیس پارلمان] این حکومت مرا به کار دعوت کرد و چند زمانی (نزدیک به هشت ماه) مدیر بخش مطبوعات در دستگاه سروری دولت بودم.

دشواری کارها هرچه باشد، نویسنده را به سوی قلم و کاغذ و میز و دفتر می کشاند، بنابر این باز روسوی نوشتن کردم و اکنون در روزنامه «جمهوریت» مفسر سیاسی هم هستم. قصه ها و حکایتیهای بسیار نوشته ام، و ترجمه هایی به ویژه از زبانهای عربی، ترکی، روسی و ... انجام داده ام. داستانهای بلند و کوتاهم نیز در مجموع به بیست و یک زبان همچون: انگلیسی، عربی، آلمانی، مجاری و ... ترجمه شده اند.

■ کار آفرینش هنری یا چنان که شما

پوستی سیه چرده دارد و لبخند از لبهایی که نشانگر علاقه اش به سیگار است، دور نمی شود. تعارفش می کنم و کبریت می کشم. تشکرش هم، چون سخنش لهجه ای شیرین دارد که با واژگان تاجیکی درآمیخته است. ضبط صوت را روشن می کنم. با همان لبخند، به آرامی سخن می گوید.

درگذر یک و نیم ساعتی که با او به گفتگو نشسته ام، تنها تجربه نشست و برخاستهای بسیار با خراسانیها و تشابه سخن تاجیکی و گویش خراسانی است که یاری ام می کند تا از پس کلمات و لهجه تاجیکی به مقصودش پی برم. می گوید: گمان نمی کردم اینقدر از ادبیات تاجیک - حتی از دسته بندی ای چون ادبیات معارف پرور آن - آگاه باشید و جابه جا تحسین می کند و می افزاید: من تاجیک از ادبیات اکنون ایران کمتر آگاهم اما شما ایرانی ادبیات ما را می شناسید!

ستار تورسون به سال ۱۹۴۶ میلادی در روستای کاملاً تاجیک نشین ایالت «سرخان دریا» واقع در ازبکستان زاده شد. یک سال بعد پدرش را از دست داد. مکتب را در همان روستا به پایان برد و پس از مدتی به کارهایی گونه گون چون: کار در ساختمان راه آهن و ... روی آورد. بعدها به تاجیکستان رفت و در رشته زبانهای شرقی - به ویژه زبان و ادبیات عرب - در دانشگاه دولتی «دوشنبه» به تحصیل پرداخت. قصه ها و نوشته هایی در مجله ها و روزنامه های گونه گون به چاپ رسانده و در همین رسانه ها نیز سمتهایی را در دست داشته است. از آثار اوست: «کمان رستم»، «سه روزی، یک بهار»، «زندگی در دامن تلهای سرخ» و ... در پی دستاورد گفتگو با این نویسنده تاجیک را که برای شرکت در همایشی به ایران آمده بود، می خوانیم:

■ از پیشینه نویسندگی و سمتهایی که داشته اید بگویید، و اینکه نخستین قصه تان چه بود؟

۱۱ زمانی که دانشجو بودم به گونه ای بسیار تصادفی قصه ای با نام «در راه» نوشتم. در آن زمان گمان نمی کردم مجله هایی ویژه چاپ قصه وجود داشته



می گویند «ایجادیات» از دیدگاه شما چگونه است؟

من بر این پندارم که هر اندازه به این کار می پردازید، روز به روز گمان می کنید هم اینک است که نوشتن را آموخته اید، اما سپس می بینید نه، هنوز چندان چیزی نیاموخته و یاد نگرفته اید. نوشتن، روز به روز دشوارتر می شود. چرا؟ شاید از آن رو که مسؤلیت نیز دشوار می شود. نخستین قصه ای که نوشتم حکایتی جالب دارد و تا اندازه ای خنده آور است؛ حکایتی که گمان می کنم پاسخ پرسش نخست شما را هم کاملتر می کند. در سرآغاز نخستین کتابم که «گمان رستم» نام داشت و در مسکو منتشر شد نیز گوشه ای از آن را نوشته ام: هنگامی که در دانشگاه درس می خواندم، یکی از دوستان که در روزنامه دیواری دانشگاه، ترانه ها و قصه های بسیار کوتاه می نوشت، در اتاق نشسته بود. هر کدام مشغول صحبت و شوخی با یکدیگر بودیم و هر کس چیزی می گفت. آن دوست هم قصه تازه اش را برایمان خواند. او پس از خواندن قصه اش و صحبت درباره آن رو به من کرد و گفت: «تو هم چیزی بخوان». من قصه ای بسیار کوتاه در یکی دو صفحه نوشته بودم و پس از آنکه آن را خواندم، رک و پوست کنده گفتم: «خیلی بد است!» و سپس شروع به کتک زدن من کردم! آنگاه گفتم: «قصه نویسی خیلی دشوار است، همین طوری نمی شود قصه نویس شد و چنین مطالب سطحی و بدی نوشت». در آن زمان من آرزو می کردم در ادبیات عرب استاد شوم اما از آن پس سرنوشت مرا به سوی دیگری برد؛ سوی قصه نویسی.

■ در قصه نویسی از چه کسانی تأثیر گرفته اید؟

تا دمی که نخستین کتاب خود را به دست چاپ سپردم و حتی زمانی که قصه هایی دیگر می نوشتم تا کتاب دوم را منتشر کنم، شاید هیچ نویسنده ای در من تأثیر نگذاشته بود. اما بعدها از نویسندگانی بسیار بهره بردم. از نویسندگان معاصر تاجیک - که متأسفانه اکنون ریسمان زندگی از دستشان رها شده است - کسانی همچون فضل الدین محمدیف و نویسندگان خوب روس چون والتین راسپوتین،

روسیه سفید: واسیلی بیکوف، نویسنده یوگسلاو: میشل سلیموویچ (که «مرگ درویش» و «قلعه» وی از آثار بسیار خوب اوست) و ... نمی توانم بگویم تنها یک نویسنده ویژه بر من تأثیر نهاده. از بیشتر نویسندگان خوب جهان چه از آمریکای لاتین، چه نویسندگان آلمانی و دیگر نویسندگان چیره دست سده بیستم کشورهای شرق و غرب تأثیر گرفته ام.

■ از آثار ایرانی هم چیزی خوانده اید یا تأثیری از آن آثار گرفته اید؟

از آثار ایرانی چندان نگرفته ام اما «مرد تنگستانی» از صادق چوبک، همه آثار صادق هدایت و برخی کارهای بزرگ علوی را خوانده ام. کار برخی نویسندگان ایران را بخاطر آماده سازی و چاپ آنها در مجله «صدای شرق» می خواندم اما بیشتر تأثیرگیری ام چنان که گفتم از نویسندگان اروپایی بوده است.

■ در شیوه های نگارشی و تکنیکی از چه کسانی تأثیر گرفته اید؟

گمان نمی کنم در این زمینه کسی بر من تأثیری گذاشته باشد. تنها همین اندازه می توانم بگویم که چندین سال - تقریباً ده یا پانزده سال واپسین - است که خودم می دانم پیوسته زحمت زبان، مرا عذاب داده و زبانی که می نوشتم با زبانی که اکنون بدان می نویسم، تفاوت دارد. البته من نمی توانم درباره آنچه نوشته ام چیزی بگویم. بگذارید دوستانم، آنها که ادب شناسند بگویند، همچنان که گفته اند و مقالات بسیاری در روسیه و تاجیکستان درباره آنچه نوشته ام، منتشر کرده اند. شیوه نگارشی بیانی من فقط در نتیجه زحمت بسیار و با کار روی زبان و واضعات و کلمات پدید آمده است. زمانی که چیزی می نویسم نمی گذارم کسی حتی یک کلمه آن را تغییر دهد. البته خودتان می دانید که نوشتن، با گفتن فرق می کند. شاید من فارسی را - برای نمونه - به خوبی بنویسم اما نتوانم به آن زبان حرف بزنم، یا خوب سخن بگویم اما بد بنویسم.

■ ارزیابی شما از ادبیات معاصر تاجیکستان چیست؟

در تاجیکستان بیش از یکصد و پنجاه تن عضو اتحادیه نویسندگانند که هر کدام به اندازه کوشش و استعداد خود چیزی می نویسند. از نویسندگان و

شاعرانی خوب می توان نام آورد؛ همچنان که نویسندگان و شاعرانی در حد میانه نیز هستند که اینجا و آنجا مطلب می نویسند. اما به طور جدی می گویم که ادبیات ما از آغاز دهه شصت، گونه ای تحول و دگرگونی صفتی را از سر می گذراند. در همین دوره گروهی مانند مؤمن قناعت، عبید رجب، قطبی کرام، بازار صابر، لایق شیرعلی، ساریبان، عسگر حکیم، فضل الدین محمدیف - که گفتم: امروز دیگر در میان ما نیست - به ادبیات تاجیک گام می گذارند و موجبات وزیدن نسیمی تازه را در ادبیات تاجیک فراهم می آورند که از سویی، بسیار آشکار است: در نشر آراسته نویسی، پریشان نوشتن، موضوع و مسأله گذاری و چیزهای تازه و نو، آمد. اما امروز آنچه به جا مانده و خوب می نماید، آن است که از بین نمی رود، اصیل است و تاریخ مصرف ندارد. البته این آثار در ادبیات ما کمند و من نمی دانم چرا این تضاد را شاهدیم که در دوره های کمونیستی و با وجود سانسور و دشواریهایی که بود، آثاری خوب پدید می آمد، اما امروز با آنکه سه چهار سال است که سانسور هم در کار نیست، دیگر، اثری خوب هم دیده نمی شود و گویا ادبیات از جامعه هنری ما رخت بر بسته. شاید این از آن رو باشد که هنوز ساختهای معین در تاجیکستان شکل نگرفته و برخوردها و مسائل شدید اجتماعی هنوز هستند. بیشتر نویسندگان ما می کوشیدند مطالبی بنویسند که به درد مردم و خلق می خورد، هر چند نوشتن این آثار بسیار دشوار بود و در جمعیتی که زندگی می کردیم حتماً در نظر داشتن نظر و دیدگاه آن جمعیت هم لازم بود. بنابر این دولرداری و نظر حزب در این آثار دیده می شد، زیرا آثار زیر نظر این دستگاهها بود.

باید بگویم دولت در همان دوره کمونیستی برای رشد علم و فرهنگ - هر چند به شیوه خود - کوششهایی بسیار می کرد: پول می داد، دست گیری می کرد، نیازهای زندگی اندیشمندان و فرهنگیان را تأمین می کرد و می کوشید برای آنان سرپناهی فراهم آورد و از معاشی برخوردارشان گرداند، زمینه بهره گیری بیشتر ایشان را از استراحتگاهها و جایگاههایی چنین تقویت می کرد و ... البته باید بیفزایم که همه اینها برای آن بود تا



اینان خدمتی به دولت کنند. این کاری است معلوم و مشخص. در همه دوره‌ها و زمانه‌ها و همه دولت‌ها - چه فاشیستی، چه کمونیستی و یا مرامی دیگر - چنین نویسندگانی را که برای خدمت مطالبی می‌نویسند، می‌توان نمونه آورد.

نویسندگانی هم بوده‌اند که فقط قصد نوشتن داشته‌اند. تنها و فقط زمانی اثری را می‌نوشته‌اند که به درد خلقشان می‌خورده. زمانی از خود من به نام «سه روزی، یک بهار» که سرانجام هنگام روی کار آمدن گورباچف اجازه نشر یافت، نزدیک به پنج سال زندانی بود [توقیف شده بود]. حتی سانسور هم گاهی نمی‌توانست چنان که آنها دوست داشتند، کاری انجام دهد اما دوستان و همکاران خودمان زمینه‌های سانسوری را پدید می‌آوردند که گمان می‌کنم در نهاد و سرشت آدمیزاد است.

■ منظورتان خودسانسوری است؟

□ بله... بله، خودسانسوری. این در نهاد آدمیزاد است. در هر زمانه و زیر نظر هر دولتی، از پیش بوده و اکنون هم چنین چیزی هست و شاید در آینده نیز همین گونه باشد. اگر اثری کمی خوب می‌بود، حتی دوستان نیز آن را بمباران می‌کردند. برای نمونه من قصه‌ای نوشتم به نام «زندگی در دامن تله‌های سرخ»، هنگامی که این قصه را نوشتم دوستان من به همان جاها که خود می‌دانستند، نوشتند: فلانی قصه‌ای نوشته که با آن می‌خواهد میان اتحاد شوروی [پیشین] و مثلاً مغولستان رخنه و جدایی اندازد. چرا؟ چون او مغولها را چنان تصویر کرده که حس نفرت هر کسی را برمی‌انگیزد. یا در زمان دیگر من، همان که پنج سال زندانی بود [زمان «سه روزی، یک بهار» که منظور بهار ۱۹۳۱ میلادی است]، ابراهیم بیک با پیروان خود برای آزاد کردن وطنش [افغانستان] از تاجیکستان باز می‌گردد و کوششهایی می‌کند تا آنکه در آنجا دستگیر می‌شود. همراه او مردی است غیور، مردی که میهن، ملت و زبانش را بسیار دوست می‌دارد؛ نه آن دنیا را می‌تواند قبول کند و نه این دنیایی را که خودش می‌خواهد در آن کاری به دست آورد. او قربانی این دسیسه‌ها می‌شود. هرچند اگر از نظر آنها (حاکمان)، او قهرمانی منفی باشد، هنگامی که من این داستان را می‌نوشتم، مهر و محبت من کاملاً جانب او بود. از این رو خواه ناخواه آن مرد در این زمان بلند همان مردی است که مردم و خوانندگان از او خوششان می‌آید. اما آن دوستان گفتند که این رمان ضدشوروی است، چون قهرمان آن چنان بزرگ، چنان زیبا، چنان مرد تصویر شده است. بنابر این باید جاهایی از آن را برید، بازنویسی کرد و... بدین گونه، چاپ کردن آن ممکن نبود. من به این گمان رسیدم که اکنون زمان انتشار آن نیست. رمان را روی میز گذاشتم و گفتم یک کلمه از آن را هم تغییر نمی‌دهم. و البته خوب شد که

بیش از چهار سال آن را کنار گذاشتم چرا که بعدها آن را خواندم و زبان آن - نه ساختش - را دوباره نویسی کردم. چنان که از نظر خودم بهتر از پیش شد. یعنی کار آنها به سود من تمام شد.

■ از بزرگان نشر معاصر تاجیک چه کسانی را نام می‌برید.

□ نمی‌خواهم دوستان من برنجد اما امروز نه من بزرگم و نه دوستانم. داستان نویسی امروز تاجیکستان را کاری جدی نمی‌دانم.

استاد عینی هنروری بود که کارهایی بزرگ انجام داد. در دهه بیست، انتشار نمونه‌های ادبیات تاجیک در لنینگراد انقلابی به شمار می‌رفت. چرا که نشان می‌داد ادبیات تاجیک وجود دارد. با آمدن نسل دوم نویسندگان معاصر تاجیک چون جلال اکرامی، ساتم الوغ زاده، فاتح نیازف و دیگران ادبیات تاجیک بیشتر قوت گرفت. ادبیات چیزی است که آهسته رشد می‌کند و به گمان من ادبیات واقع‌گرای (رئالیستی) ما از سالهای دهه بیست یعنی از استاد عینی به این سو آغاز می‌شود اما از نظر زبانی، بخاطر تازه‌تر و کاملتر شدن زبان، آرام آرام در ادبیات دستاوردهایی بسیار یافت شد.

■ درباره «ادبیات معارف پرور» هم توضیح دهید.

□ این رویدادی در آغاز سده بیستم بود. فقرت، استاد عینی و... از همین جا آغاز کردند. قصد کسانی که از این گونه ادبیات پیروی می‌کردند آگاه و باسواد کردن مردم بود. از این رو برای نمونه شکوری یا بهبودی مجله‌هایی چاپ می‌کردند و مکتبها [مدرسه‌ها]ی را پایه گذارند که در آنجا درس می‌دادند، و برای باسواد کردن مردم و گسترده کردن بینش و جهان بینی آنها کتابهای درسی می‌نوشته.

■ آقای تورسون؛ رمان نویسان تاجیک

بیشتر در چه قالبهایی می‌نویسند و از چه مکتبهایی پیروی می‌کنند؟

□ بیشتر رئالیست هستند. از دوره‌ای که من به کارهای ایجاد [آفرینش هنری] مشغول بودم، نام «رئالیست سوسیالیستی» بیشتر شنیده می‌شد و سخنانی که درباره اش گفته می‌شد نیز بیشتر بود. اما نویسندگانی هم بودند که از رئالیست خالص و ناب پیروی می‌کردند. نویسندگانی مانند واسیلی بیکوف و برخی دیگر. دسته‌ای نیز چون محمدیف، ساربان، صمدف و... اثرهایی داشته‌اند که خواه ناخواه در آنها تأثیری از سوسیالیستها به چشم می‌خورد اما از آنجا که استعداد نویسندگی چیزی دیگر است و وزن خودش می‌بارد، می‌بینید که پاره‌های بسیار خوب رئالیستی‌ای که برای همه خوشایند بود نیز دیده می‌شود.

■ اکنون چطور؟

□ جوانها از این قالب رسته‌اند اما متأسفانه از آنجا که ما شرایطی خوب برای چاپ نداریم، این آثار

امکان نشر نمی‌یابند و غریب و دور افتاده مانده‌اند.

■ یعنی گرفتار نوعی پس خوردگی یا وازدگی شده‌اید؟

□ در واقع بله. مشکلات هم مادی است و هم از این سرچشمه می‌گیرد که نمی‌دانیم آثارمان را باید در کجا چاپ کنیم. نشریات خصوصی نیست که آنها را نشر دهیم. یکی دو نشریه و بنگاه دولتی هستند که آنها هم پولی ندارند تا این کتابها را به دست مردم برسانند. یا دست کم حق الزحمه و دستمزدی به نویسندگان و مؤلفانشان بدهند.

■ در نقد ادبی چطور؟

□ نقد ادبی هم به همین گونه است. حتی می‌توان گفت که اکنون، یعنی در گذر چهار پنج سال واپسین، هیچ چیزی نیست. نقد ادبی بیشتر، از وضعیتی بهتر برخوردار بود. کسانی چون محمدجان شکورف، عبدالنبی ستارف و جویا وفازاده در شمار منتقدان خوب بودند. رسول هادی زاده و رجب امانف گاهگاه به نقد ادبی رو می‌آوردند و بیشتر به پژوهش در ادبیات کلاسیک می‌پرداختند. ناصر سلیم اف هم با وجود آنکه هنوز جوان است مقالات خوبی منتشر کرده است. اما متأسفانه شاید همه این پسرقتها به وضع اجتماعی و ناآرام ما وابسته است. البته جایگاه شعر بهتر از نثر و نقد است اما درباره داستان شاید بتوان گفت که گونه‌ای ایستایی دامن آن را در بر گرفته است؛ هرچند که مطمئنم زمانی زیاد چنین نمی‌ماند و وضعش بهتر خواهد شد.

■ می‌توان گفت داستان کنونی در تاجیکستان در بستر خواب افتاده است.

خوابی زمانی، مانند خواب خرمن در زمستان؛ این طور نیست؟

□ کاملاً درست می‌گویید. آفرین! اما بعضی نویسندگان با وجود دشوار بودن وضع مادی شان (تا آنجا که برخی امید می‌نویسند. البته این گفته همچنان و هنوز نیز می‌نویسند. البته این گفته درباره شعر هم صدق می‌کند. شعر هم مانند نثر تاجیکستان، دچار ضعف و خواب زدگی شده است. زیرا جایی برای نشر و چاپ آن نیست. در گذشته مجله‌هایی در زمان معین چاپ می‌شدند که اینک همان مجلات بخاطر کمبود کاغذ، نبود پول و هزینه‌ای برای نشر و بسیاری علتها و عوامل دیگر گاه حتی در سال تنها می‌توانند سه یا چهار شماره منتشر کنند. در نثر هم چون یکی از راههای مطالعه نثر خارجی در تاجیکستان از راه ادبیات روس و یا بهتر بگویم: زبان روسی بود، فروپاشی شوروی [پیشین] ادبیات و نثر تاجیک را در دامن خوابی عمیقتر فرو انداخت.

■ تغییر خط چه تأثیری در داستان نویسی

و... گذاشت؟ آیا این تغییر خط ضربه‌ای

به ادبیات تاجیک نزد؟

□ البته که ضربه زد، مسلم است که دیگرگون





در دسترس بودند و تقریباً ده پانزده سال آخر است که مردم می‌کوشند تا این پیوندشان را با ادبیات معاصر فارسی روز به روز قوت دهند و بیشتر کنند.

■ اگر در پایان صحبت خاصی دارید، بفرمایید؟

□ من به عنوان فردی تاجیک و کسی که از ریشه‌های خود کم و بیش آگاه است و خاک میهن و مرزهای زبان فارسی تاجیکی را دوست می‌دارد و آن را تاج سر خود می‌داند، آرزو دارم که علقه‌ها و دلبستگی‌های فرهنگی ما گسترش یابد و زبانمان صافتر، روانتر، براتر و غنی‌تر گردد. گمان می‌کنم اگر [آفرینندگان آثار هنری و فرهنگی و] ایجادکارانی که در اینجا [ایران] هستند، از واژه‌هایی که هنوز همان ریشه‌های پهلوی و اوستایی خود را حفظ کرده‌اند و نشانه‌هایی از آن در گویش صاف خلتقی و روستایی و دهقانی تاجیکستان باقی مانده است، بهره‌گیرند یا آن واژه‌هایی را که اینک فراموش شده‌اند، زرکارانه برکشیده، دوباره در زبان وارد کنیم، آن وقت می‌توانیم در خلق‌هایی که زبان فارسی را به کار می‌برند، آبرو و اعتباری بیشتر داشته باشیم. گمان می‌کنم این آرزوی تنها من نیست بلکه آرزوی هر ایجادکاری است که مردم، میهن، ملت و زبانش را دوست می‌دارد.

■ باسپاس از شما که به پرسش‌هایم پاسخ گفتید. هرچند دوست داشتم گرفتار کمبود وقت نمی‌شدیم و درباره‌ی سخنان پایانی‌تان هم که جای تأمل و درنگ دارد، صحبت و گفتگو می‌کردیم، اما امیدوارم ادبیات تاجیک هرچه زودتر از خوابی که دامنگیرش شده بیدار شود و این بار بیش از پیش بالنده‌تر و پربارتر به چشم آید. □

چند اثر خوب از آثار نویسندگان تاجیک را بخوانیم، شما چه فهرستی را پیشنهاد می‌کنید؟

□ نویسندگان و داستان‌هایی بسیار خوب هستند که به نیکی می‌توانند ادبیات تاجیکستان را به دیگر کشورها بشناسانند؛ داستان‌هایی چون «دختر آتش» از جلال اکرامی، «روایت سعدی» و «وامسی» نوشته‌ی ساتم الوغ زاده، «تابستان» اثر دولت تالیس، «مرتع» از فضل‌الدین محمدیف، «روز بسیار دراز» از برون کوهزاد، برخی قصه‌های ساربان و همچنین «اسب بابام» و چند قصه‌ی دیگر عبدالحمید صمدف، داستان‌های بهمنیار، اکابرف، سیف رحیم و... داستان‌هایی دیگر از نویسندگانی دیگر که بسیار زیبا و جالبند؛ داستان‌هایی چون «دعوا»، «اسان منور»، «سود رفیقان»، «جگه»، «راه» و...  
■ آیا شما میان ادبیات معاصر تاجیک و ادبیات فارسی (ادبیات معاصر ایران) پیوندی می‌بینید، یا آنها را جدا از هم می‌پندارید؟

□ بله. و این پیوند خیلی پیش از اینها وجود داشته است. به ویژه در شعر تاجیک. بسیاری از شاعران ما از شعرهای نادر نادرپور، فروغ فرخزاد، سیاوش کسرای، ایرج میرزا و... تأثیری گرفته‌اند و بهره‌ای برده‌اند.

■ چرا بیشتر در شعر و نه در نثر؟

□ این شاید از آن رو باشد که آن زمان مردم به خط سیریلیک مطالعه می‌کردند و نثر نسبت به شعر - که کوچکتر، خردتر و کوتاهتر بود و زود و آسان می‌شد آن را به خط سیریلیک برگرداند - کمتر در تاجیکستان منتشر می‌شد. از همین رو شعر در مجلات بیشتر زمینه‌ی نشر می‌یافت. آن زمان کمتر کسانی بودند که بتوانند به خط فارسی بخوانند و از این گذشته کتابهای نثر نیز به وارونه‌ی اکنون کمتر

شدن خط مقاصد سیاسی هم داشت. لنین بیهوده نگفت که وقتی خط عربی در آذربایجان به خط سیریلیک تبدیل شد، این کار برابر با انقلاب اکتبر و به بزرگی آن بود. هرچند که تأثیری منفی گذاشت.

■ پس چرا روشنفکران و نویسندگان جلو این تغییر منفی، ویرانگر و مخرب را نگرفتند و در برابر آن از خود مقاومتی نشان ندادند؟

□ چون جان عزیز است و از جان خود می‌ترسیدند.

برخی حس می‌کردند خط سیریلیک کاستیها، نقصها و معایبی را وارد زبان می‌کند و مثلاً در آهنگ زبان تأثیر می‌گذارد. برای نمونه شما می‌گویید «ملی روم» (تأکید روی یاء است) اما ما می‌گوییم «مروم». یعنی این «یا» را به «کسره» تبدیل می‌کنیم. البته فارسی تاجیکی با فارسی یکی است و فقط در خط تفاوت دارد. مثلاً جلال اکرامی و استاد عینی تا آخر عمر رمان‌هایشان را به خط فارسی می‌نوشتند و کسانی دیگر آنها را به سیریلیک برمی‌گرداندند.

■ اما اگر اشتباه نکنم، من شنیده‌ام استاد عینی یکی از کسانی بود که تلاش زیادی برای خط سیریلیک انجام داد.

□ نه. من از استاد عینی جز به نیکی یاد نمی‌کنم چرا که کارهای بسیار بزرگی انجام داد و گمان می‌کنم پس از رفتن ایشان از میان ما، استخوان آنها را خاییدن چندان درست نباشد. نویسندگان ما با وجود آنکه به خط سیریلیک می‌نوشتند، بیشترشان از خط فارسی آگاه و باخبر بودند و می‌توانستند خط فارسی را بخوانند. امروز بسیاری از آنها به ویژه جوانها خط فارسی را می‌دانند.

■ آقای تورسون؛ اگر ما خواسته باشیم